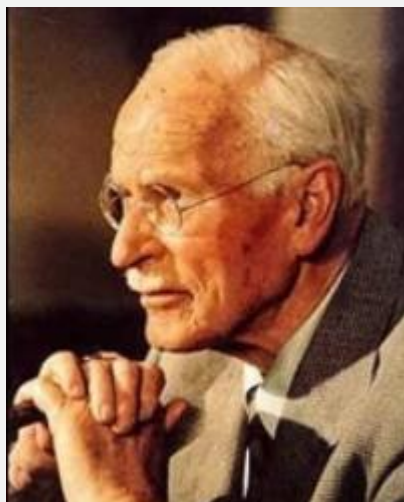


انسان ارباب یا برده اخلاق خویش است

ا. خ. ل. ا. ق. چیست؟ چگونه تعریف می شود؟ اخلاق و انواع آن در زندگی فردی و اجتماعی چه نقش و تاثیری دارد؟



همشهری آنلاین: ا. خ. ل. ا. ق. چیست؟ چگونه تعریف می شود؟ اخلاق و انواع آن در زندگی فردی و اجتماعی چه نقش و تاثیری دارد؟

فلاسفه می گویند؛ اخلاق به معنای قدرت و حرکت صفات درونی و فطری است که با چشم دل دیده می شود. بنابراین می توان گفت؛ مجموعه صفات روحی و باطنی انسان را اخلاق می گویند. فلاسفه اخلاق را به انواع مختلف تقسیم کرده و تعاریف مختلفی برای آن ارائه داده اند.

از انواع اخلاقی که بیش از همه مورد بحث فلاسفه است، دو نوع است؛ نوع اول؛ اخلاقی که به طبیعت و مزاج آدمی بستگی دارد. مانند فردی که از کوچک ترین ناملایمی خشمگین می شود، می خندد یا افسرده می شود...

نوع دوم؛ اخلاقی که ناشی از عادت و تمرین آدمی شکل گرفته است. یعنی آنچه که در آغاز از روی فکر و اندیشه شروع شده و در اثر تکرار به شکل عادت و خلق و خوی ثابت در آمده است. عمل و فعلی که در حال حاضر بدون فکر و محاسبه انجام می شود.

می توان اینگونه نتیجه گرفت که رفتار و حالات آدمی تا به شکل خلق و خوی ثابت در نیامده، به عنوان اخلاق شناخته نمی شوند مثلاً اگر کسی یک یا چند بار بذل و بخشش کرد، نمی توان به او بخشنده گفت.

یکی از روانشناسان مطرح به نام کارل گوستاو یونگ در کتاب "روانشناسی و دین" اخلاق را به معنای تمایلات و صفات باطنی تعریف کرده است.

او در این کتاب می نویسد؛

اخلاق عبارت از مجموعه ای از صفات و تمایلات پسند، ناپسند، پست و عالی است که روان انسان از آن برخوردار بوده و در رفتار او منعکس می شود و در نهایت رفتارهای صحیح و ناصحیح را تشکیل می دهند.

بر این اساس هر کس رفتار صحیح و آبرومند داشته باشد، اخلاقی و در غیر این صورت بدون اخلاق است. از نظر یونگ منشاء اخلاق و صفات خوب و بد در ساختار روانی انسان موجود است. به عبارتی، اخلاق یک امر فطری و درونی است.

استعداد و ظرفیت اخلاقی امری است که وابسته به بافت روانی انسان است. "حس اخلاقی ظاهراً مثل هوش موهبتی است که همه کس دارای آن نیست و نمی توان آن را به زور وارد مزاج و فطرت کسی کرد".

کارل گوستاو یونگ، روان شناس و متفکر سوئیسی به خاطر فعالیتها و ارائه نظریات خاص خود در روانشناسی به عنوان روان شناس تحلیلی معروف است.

یونگ را در کنار زیگموند فروید از پایه گذاران دانش نوین روانکاوای قلمداد می کنند به تعبیر فریدا فوردهام ، پژوهشگر آثار یونگ: "هرچه فروید ناگفته گذاشت، یونگ آن را تکمیل کرده است."

از این رو، یونگ نیز همچون سایر فلاسفه به دو نوع اخلاق بردگی و اخلاق اربابی در انسان معتقد است. به باور او، اخلاق بردگی، اخلاق اکثریت مردم یک جامعه است که بر اساس باورهای آموخته شده به آن عمل می کنند.

اخلاقی که به آنها می‌گوید؛ چگونه در مهمانی‌ها و جمع فامیل لبخند بزنند، اگر عصبانی می‌شوند، چگونه خوددار باشند و فریاد نزنند. زمانی که یکی از اعضای فامیل یا دوستان بچه دار شده و یا خانه جدیدی می‌خرند، چگونه برای او هدیه ببرد.

اینکه چگونه، وقتی دوستی ازدواج می‌کند، باید به او تبریک بگوید یا چگونه تسلیت بگوید. از همه بدتر زمانی است که می‌خواهد احساس بد خود را پنهان کند. زمانی که او از همکار یا فردی خوشش نمی‌آید، باید به گونه‌ای عمل کند که آن فرد متوجه این حس او نشود.

او باید برای خوشایند و عدم ناراحتی دوست، همسر، برادر و... خود، عقاید و احساساتش را سانسور کند. یا اینکه چگونه برای به دست آوردن تایید و تحسین اطرافیان، لباسی را که دوست ندارد، پوشد و... خلاصه این اخلاق به او تاکید می‌کند؛ چگونه باید فداکار، مهربان، صبور، متعهد، خوش برخورد، هم‌رنگ و همراه جماعت باشد... بدون آنکه ذاتا و فطرتا اینگونه باشد.

اگر غیر از این رفتار کند، جزء افراد بی اخلاق محسوب شده و به نوعی از جامعه طرد خواهد شد.

و اما، اخلاق دوم؛ اخلاق اربابی است، اخلاقی که کاملا با اولی متفاوت است. افرادی که به اخلاق اربابی رسیده و به آن پایبند هستند، از نظر روانشناسی یونگ، آدم‌هایی هستند که به بالاترین حد از بلوغ روانی خود رسیده‌اند.

آنها قوانین اخلاقی را نه به خاطر ترس از خدا، جهنم، قانون، پلیس، همسر، والدین ... و نه به طمع پاداش و تشویق اجتماعی و... بلکه به خاطر وجدان خود تعریف می‌کنند.

البته وجدان این افراد مستقل، بالغ، صادق و سالم است، اهل ریا و لاپوشانی نیست، صریح و بی پرده است و با هیچکس، حتی خودشان تعارف ندارد.

بزرگترین معیار دارندگان این اخلاق، تنها رسیدن به آرامش و رضایت درونی است. اخلاق اربابی مرزهای وسیع و قابل انعطافی دارد و هرگز خشک و متعصب نیست.

برای افرادی که مقید و عادت به اخلاق بردگی دارند، اخلاق اربابی، گاه زیبا و تحسین برانگیز، گاه گناه آلود و فاسد است. برای آنها این اخلاق در بیشتر مواقع گنگ و نامفهوم است.

شخصیت ما یک موجود دو بعدی است، بعد ظاهر و بعد باطنی. ناخود آگاه ما در هر دو بعد جلوه کرده و نمایان می‌شود. قدرتها و نیروها همیشه در وجود ما و در ناخود آگاه ما حاضر هستند و ما نه می‌توانیم و نه نیازی به ایجاد آنها داریم.

اختیار و توانایی ما محدود است هر جا که ناخود آگاه در آن نفوذ کند، آنجا اسارت و بردگی است. بنابراین افرادی که به درجه اخلاق اربابی رسیده‌اند به عبارتی اختیار این توانایی‌ها را به دست گرفته و حاکم هستند. آنها تاوان این بلوغ را باید با تنهایی و طرد شدگی از جامعه بپردازند.

با وجودی که آنها با این اخلاق به رضایت درونی می‌رسند، ولی همیشه برای اطرفیان خود، دور از دسترس و غیرقابل درک باقی می‌مانند.